

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۱۹، پاییز ۱۳۹۳، ویژه تاریخ اسلام

خاندان‌های حاکم مسلمان هند

(از قرن سوم تا گورکانیان)

تاریخ تأیید: ۹۴/۱/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۵

معصومه مفید*

چکیده

پس از حملات اعراب مسلمان در اوایل ظهور اسلام، مهم‌ترین خاندان‌های مسلمانی که از قرن سوم تا دوره گورکانیان در شبه قاره هند قدرت گرفتند، عبارتند از غزنویان به سرکردگی سلطان محمود، غوریان به سرکردگی محمدشاه غوری، ممالیک هند، تغلق شاهیان و افغان‌ها. در میان این سلسله‌ها نیز تنها آنهایی توانستند تا حدودی در حکمرانی در شبه قاره هند موفق باشند، که اصل مدارا با غیرمسلمانان را مد نظر داشتند. این خاندان‌ها نیز به تدریج با فرهنگ بومی در آمیخته و تبدیل به سلسله‌های مسلمان هندی شدند. این نوشتار در نظر دارد خاندان‌های حکومت‌گر مسلمان از قرن سوم تا گورکانیان در شبه جزیره هند را معرفی نماید.

واژه‌های کلیدی: اسلام، هندو، غزنویان، غوریان، افغان‌ها.

* کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم

مقدمه

شبه قاره هند تاریخی پر فراز و نشیب را پشت سر گذاشته است، و همواره مورد حمله اقوام مختلف قرار گرفته و مدت‌ها تحت سلطه آنها بوده است. اهالی شبه قاره، در عین اینکه، پس از مدتی فرهنگ و آیین‌های مهاجمان را می‌پذیرفتند، ولی به مرور زمان آنها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دادند و آمیخته‌ای از هر دو فرهنگ پدید می‌آمد. یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مهاجمان به هند، مسلمانان بودند.

از دیرباز میان هند و سرزمین‌های عرب روابط بازرگانی برقرار بوده است. پس از ظهور اسلام در نیمه اول قرن هفتم میلادی و تصرف بسیاری از کشورهای همسایه، از جمله ایران توسط مسلمانان، این روابط رو به فزونی نهاد. نخستین بار تجار مسلمان از طریق دریای سرخ به سواحل جنوبی سند و خلیج کمبایه و سواحل مالابار در مناطق جنوبی هند وارد شدند و در اواخر همان قرن، نخستین بار اعراب مسلمان در سواحل مالابار سکنا گزیدند.

پس از آنها نیز در زمان حکومت حجاج بن یوسف در اوایل قرن هشتم میلادی تعداد بسیاری از بنی هاشم از سرزمین‌های عربی رانده شده و به سواحل غربی هند به نام گنکن تبعید شدند، و به این ترتیب به تدریج مسلمانان بیشتری در هند ساکن شدند. پس از مدتی دو عامل مهم سادگی و جذابیت اصول و تعالیم اسلامی و مقام و منزلت برابری که این دین میان تمام انسان‌ها قائل بود و همچنین وجود درگیری و تضادهای مذهبی میان هندوها، بودایی‌ها و جینه‌ها در آن مناطق، باعث شد تعداد بسیاری از مردم، حتی سلطان مالابار، به دین اسلام بگردند (تاراچند، ۱۳۷۴، ص ۷۲).

در آن سال‌ها مسلمانان دارای نیروی نظامی منظم و قدرتمندی بودند و توانسته بودند تقریباً نیمی از دنیای شناخته شده آن روزگار را فتح کنند. اولین حمله مسلمانان به هند در عهد خلافت ولید از خلفای اموی (۸۷ الی ۹۷ هـ.ق) صورت گرفت، این حمله به دستور ولید و تحت فرماندهی حجاج بن یوسف انجام شد. پس از او محمد بن قاسم ثقفی در سال ۹۲ قمری تا مکران و بلوچستان و سند پیشروی کرد و توانست دامنه نفوذ مسلمانان را تا مولتان و پنجاب جنوبی گسترش دهد (رضوی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۳۱).

مسلمانان با ورود به هند نه فقط مال‌التجاره، بلکه عقاید و باورهای خود را نیز به آن سرزمین آوردند. به عبارتی می‌توان گفت دوران حضور مسلمانان در هند، دوره رنسانس این سرزمین محسوب می‌شود، چراکه در این دوران تغییرات مهمی رخ داد، که به لحاظ فرهنگی و عقیدتی موجب تغییر و تحولات زیادی شده است.

البته این تحول چندان آسان محقق نشد، چرا که از دوران باستان، نظام غیرقابل انعطاف طبقاتی میان هندوها رواج داشت که مانع بزرگی بر سر راه آموزه برابری انسان‌ها بود. به باور پژوهشگران آیین هندو، نظام طبقاتی از حدود قرن هشتم قبل از میلاد آغاز شد. در این دوران گروهی اهل علم و نظر ظهور کردند که به شئون دینی اهتمام داشتند. این اندیشمندان که بعدها به برهمن شهرت یافتند، بنیان‌گذاران اندیشه تشکیل نظام طبقاتی در جامعه خود بودند. آنان که خود را از نژادی بالاتر از بومیان می‌دانستند، از این بیم داشتند که نژادشان با ساکنان بومی هند بیامیزد، به این دلیل با وضع قوانین سخت‌گیرانه نظام طبقاتی، از به‌وجود آمدن هرگونه رابطه میان آنها و ساکنان محلی جلوگیری کردند (شاتوک، ۱۳۸۰، ص ۷۰).

شیوه تغییر و تحولات مهاجمانی که از جانب شمال غربی هند وارد می‌شدند، مانند بسیاری مهاجمان دیگر که در دوران‌های قدیم‌تر به هند هجوم آورده بودند، به این گونه بود که در جامعه هندی تحلیل رفته، و خود جزئی از زندگی و فرهنگ هندی می‌شدند. سلسله‌های حکومتی آنها، هندی شده و از راه ازدواج‌های متعدد با هندیان از نظر نژادی هم با مردم هند

مخلوط می‌گشتند. حتی تا آنجا پیش می‌رفتند که به جز استثنائاتی، معمولاً می‌کوشیدند که در روش زندگی و آداب و رسوم مردم نیز دخالتی نکنند. از این رو، همه آنها هند را وطن و سرزمین خود می‌شمردند و خود را به جای دیگر متعلق نمی‌دانستند. حکومت مسلمانان در هند نیز خود از سلسله‌ها و خاندان‌ها مختلفی تشکیل شده است، که هر کدام به نوبه خود در تاریخ این سرزمین نقش مهمی داشته‌اند.

۱- غزنویان

مطابق دیدگاه برخی از پژوهشگران هند، گرچه حمله مسلمانان نخستین بار در ۷۱۲ میلادی به وسیله محمد بن قاسم صورت گرفت، اما مؤثرترین گام‌ها در تصرف هند به دست مسلمانان توسط غزنویان و به‌ویژه سلطان محمود در آغاز سده یازدهم میلادی شروع شد.

پیشینه حضور ترکان غزنه در هندوستان به دوران ناصرالدین سبکتکین باز می‌گردد. این حضور به صورت حملات نظامی و لشکرکشی‌های وسیع بوده که کشتار، خشونت و غارت‌گری در این هجوم‌ها همه جا به چشم می‌خورد. وی قدرت خود را بر بخش عظیمی از منطقه مستقر ساخت و غنایم و ثروت بسیار زیاد و برده‌های فراوانی با خود به غزنه برد. اما از آن سو خشم و کینه توده هندوها برجای ماند، که با وجود تلاش محمود برای مسلمان کردن آنها و اسلامی کردن هند، تلاش‌های او به جایی نرسید. به طوری که، خاندان‌های پس از محمود، بدون اختلاط با هندوها نتوانستند حکومتشان را ادامه دهند.

مسئله هند در تعاملات خارجی محمود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود به گونه‌ای که سلطان محمود میان سال‌های ۴۱۶ ° ۳۹۲ هجری قمری به کرات به هند لشکرکشی نمود. در این لشکرکشی‌ها که با ادعای جهاد با کفار هند صورت می‌گرفت، ملاحظات مالی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. زمستان هر سال سپاهیان منظم که توسط غازیان و داوطلبان مسلمان

تقویت می‌شدند، جلگه‌های هند را برای غارت معابد و گرفتن برده و غنایم مورد هجوم قرار می‌دادند. بنابراین در حقیقت هدف اصلی او کشورگشایی و حکومت بر سرزمین حاصل‌خیز هند و به دست آوردن ثروت‌های عظیم آن سرزمین بود.

او در دوران حکمرانی خود بر شبه قاره هند، به جز ویران کردن معابد و کشتار هندوها هیچ تلاشی برای گسترش اسلام نکرد. تا آنجا که بر خلاف دیگر حکمرانان مسلمان هند، حتی یک مسجد نیز بنا نکرد.

کثرت غنایم و شهرت معابد پرذخایر هند پیش از محمود در زمان امارت پدرش سبکتکین مورد طمع غازیان بود. به طوری که وقتی محمود تقریباً هر زمستان به تجهیز سپاه برای حمله به هند می‌پرداخت، ترکان را برای کسب غنایم و در کنار آنها غازیان بلاد اسلام را به بهانه شرکت در قتل کفار و نشر آیین توحیدی برای شرکت در این جنگ‌ها تحریک می‌کرد. سیل مجاهدان و غازیان از تمام خراسان و ماوراءالنهر به غزنه می‌ریخت (دهم‌ده، ۱۳۸۸، ص ۲۳۹).

۱-۱ حملات سلطان محمود به هند

لشکرکشی‌های محمود در تاریخ هند واقعه‌ای بزرگ و پراهمیت است. این هجوم‌های مداوم و متعدد که از سوی شمال غربی هند صورت می‌گرفت، با وجود ویرانی‌ها و غارت‌هایی که در پی داشت، اندیشه بسته و محدود هندی‌ها را متحول ساخت. اما اسلام را به گونه‌ای دیگر، همراه با فتوحات خشونت‌آمیز و بی‌رحمانه نظامی به هند وارد کرد.

سه قرن پیش از این، اسلام به شکلی صلح‌آمیز به هند آمده و در میان سایر مذاهب متعدد هند بدون هیچ‌گونه تصادمی برای خود دارای جایگاهی بود. اما این برخورد تهاجمی مردم هند را به واکنش شدید و خشم و کینه نسبت به حاکمان مسلمان واداشت (نهر، کشف هند، ج ۱، ص ۳۹۲).

نخستین هجوم سلطان محمود در سال ۳۹۲ قمری به وقوع پیوست. او نخست شهرهای مهمی مانند پیشاور و مولتان را به تصرف خود درآورد و پس از آن به تدریج بیشتر مناطق شمال غربی شبه قاره را تسخیر کرد و به حکوت اعراب در آن مناطق پایان داد (فروزانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). محمود به این منظور به قلمرو جیپال از خانواده هندوشاهان حمله کرد. در این لشکرکشی، او جیپال را در پرشاور در نزدیکی پیشاور کنونی شکست داده و به اسارت درآورد و غنایم بسیاری به دست آورد. او سپس جیپال را در مقابل مالی هنگفت که پرداخت آزاد کرد، اما پادشاه هندو که این شکست و اسارت را مایه ننگ خود می‌دانست خودکشی کرد.

گردیزی در این باره می‌نویسد:

«... از غزنین سوی هندوستان شد با لشکر عظیم و به شهر پرشاور فرود آمد با ده هزار مرد غازی و شاه هندوستان جیپال برابر محمود لشکرگاه نبرد، و دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سیصد فیل به حرب آورده بود. پس صفها بکشیدند و دست به حرب بردند. خدای عزوجل مسلمانان را نصرت داد و امیرمحمود فیروزی یافت و جیپال مقهور گشت و کافران نابود شدند و مسلمانان اندر آن معرکه پنج هزار کافر را کشته بودند و جیپال را اسیر گرفتند با پانزده تن از پسر و برادر او. بسیار غنایم یافتند از مال و برده و ستور.» (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۸).

محمود غزنوی پس از حمله به هندوستان، پنجاب را به عنوان یکی از ایالت‌های تحت امر خود درآورد. و برای تثبیت موقعیت خود سعی کرد روش‌های پیشین خود را تعدیل کند تا بتواند مردم محلی را تا اندازه‌ای هوادار خود سازد. از این رو در امور مذهبی و اعتقادی مردم کمتر دخالت می‌کرد و حتی برخی هندوها را در مقامات عالی ارتش و حکومت منصوب کرد. آغاز جریان سازش و مدارا با مردم محلی در زمان محمود شکل گرفت و در دوران‌های بعد، رشد و توسعه یافت (نهر، کشف هند، ج ۱، ص ۳۹۳).

حملات محمود بیشتر مناطق شمال هند و نواحی مسیر راهش را شامل می‌شد که آنها را ویران می‌ساخت. و نواحی مرکزی و شرقی و جنوبی بکلی از آسیب‌های او محفوظ ماند. و به علت کوهستانی بودن منطقه کشمیر از تصرف این منطقه بازماند. وی پس از هر هجوم به غزنین بازمی‌گشت. آخرین هجوم وی در راه بازگشت از سومنات بود که در ناحیه کاتیاوار در صحراهای راجپوتانا شکست سختی خورد. پس از این شکست دیگر به هند بازنگشت (همان، ص ۳۸۹).

سلطان محمود در طی این سفرهای جنگی که نواحی سند و پنجاب مورد حمله‌های مکرر واقع شدند، ولایات و شهرهایی چون ویهند و مولتان و ناراین و کالنجر و قنوج و گوالیار و تانیسر و ماتورنه و سومنات را غارت، ویران و تسخیر کرد به طوری که از دره سند تا کناره جمنا و گنگ، عرصه تاخت و تاز غازیان ترک و خراسان قرار گرفت. از میان این لشکرکشی‌ها فتح تانیسر، جنگ‌های کشمیر، تسخیر قنوج و ماتوره، و فتح سومنات با سر و صدای بسیار همراه بود و غنایم بسیار نصیب سلطان کرد (زرین کوب، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۴۰).

۱-۲ فتح مولتان

محمود در سال ۳۹۶ قمری به نام دین و تأسیس مذهب سنی به مولتان حمله کرد. مهاجرنشین‌های مسلمان سند و مولتان پیش از این به مرکز فعالیت دعوات اسماعیلی تبدیل شده بود و در اواخر قرن دهم فرمانروای مولتان، خلیفه فاطمی را به عنوان خلیفه بر حق به رسمیت می‌شناخت (جیلانی جلالی، ۱۳۸۸، ص ۶۴) از این رو، این منطقه برای سلطان محمود به لحاظ اعتقادی اهمیت داشت. مولتان در این زمان به صورت پایگاهی برای داعیان اسماعیلی در آمده بود که موفق به ترویج مذهب شیعه اسماعیلی در آن ناحیه شده بودند. بنابراین سلطان محمود که به شدت مخالف اسماعیلیه بود، بهانه لازم را برای لشکرکشی به آن ناحیه و قلع و قمع اسماعیلیان در اختیار داشت. سلطان محمود طی دو سفر جنگی که در

سال‌های ۳۹۶ و ۴۰۱ قمری به ناحیه مولتان انجام داد، ابوالفتح داود بن خضر، پادشاه اسماعیلی مولتان را شکست داد و به قتل عام قرامطه آن منطقه پرداخت (فرای، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۱۵۶).

سلطان محمود عازم مولتان شد، ولی رود سیحون در نتیجه بارندگی و سیل فراوان طغیان کرده و عبور از آن مشکل بود. یمین‌الدوله خواست تغییر مسیر دهد و از راه دیگر به مولتان رود بنابراین کسی را پیش‌اندبال (آن‌اندپال) پادشاه هند فرستاد و از وی تقاضای عبور از وسط مملکت او کرد. اندبال راضی نشد. محمود خشمگین شد و با تمام همراهان خود وارد خاک وی شد و از هیچ‌گونه قتل و غارت و ضبط اموال خودداری نکرد و در واقع سلطان محمود در این حمله با یک تیر دو نشان زد و علاوه بر فتح مولتان قسمتی از هندوستان را نیز متصرف شد (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۸۸).

۱-۳ فتح سومنات

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حملات سلطان محمود، حمله به سومنات در سال ۴۱۶ قمری بود. سومنات در زبان سنسکریت به معنی خداوندگار ماه، شهری است که در کرانه جنوبی شبه جزیره کاتھیوا در گجرات هند که پرستش‌گاه معروف یکی از مهم‌ترین خدایان هندو به نام شیوا در آنجا قرار دارد. سلطان محمود از راهی بیابانی و دشوار رو به سومنات نهاد. در میان راه قلعه‌هایی چند به دست سپاه غزنوی تصرف شد. سپاهیان در ویران کردن معابد و قتل عام و تاراج به نام غزو کفار دریغ نمی‌کردند. در سومنات بیش از پنجاه هزار از هندوها کشته شدند. تندیس مقدس سومنات شکسته شد و بیشتر از بیست میلیون درهم زر سرخ و مقدار زیادی یاقوت و لعل و زمرد از این معبد به دست آمد. ظاهراً سلطان محمود قصد داشت سومنات را به عنوان پایتخت خود برگزیند، اما همراهانش او را از این کار منع کردند. سفر سومنات آخرین سفر محمود به هندوستان بود (همان، ص ۳۸۵).

بعد از محمود، بازماندگان وی، بر مناطق متصرفاتی هند و سند حاکمیت داشتند و از آنها باج و خراج می‌گرفتند. در زمان خسروملک آخرین سلطان غزنوی، لاهور توسط غیاث‌الدین غوری تصرف شد و بدین ترتیب غوریان بر هندوستان مسلط شدند (بکری، ۱۳۸۲، ص ۳۳).

۱-۴ اوضاع هند پیش از حمله غوریان

بی‌توجهی حکمرانان هندی نسبت به پیشگیری از حملات مجدد پس از حمله محمود غزنوی همچنان در کشاکش و رقابت با همدیگر ادامه داشت. آنها برای جلوگیری از حملات مهاجمان بعدی هیچ تدبیری نیاندیشیدند. از جمله ضرورت کنترل بیشتر بر ورودی مهاجمان به هند که محمود غزنوی یکی از آنها بود، مهم‌ترین راه ورودی به هند از سمت شمال غربی بود که سال‌های متمادی مهاجمان از این مسیر حملات خود را به هند آغاز می‌کردند. در این منطقه هیچ‌گونه استحکامات نظامی و تدابیر خاصی از سوی پادشاهان و فرمانروایان مختلف صورت نمی‌گرفت. تامین امنیت این منطقه به فرمانروایان محلی که به سبب منازعات داخلی ناتوان شده بودند و نیز سلطان‌نشین‌های زمین‌دار که نسبت به اهمیت تجهیز نظامی و ضرورت کنترل بیشتر این منطقه استراتژیک ناآگاه بودند، سپرده شده بود (تاپار، ۱۳۸۷، ص ۳۱۹).

در این دوران بار دیگر کشمکش‌های محلی ادامه داشت. محوریت این نزاع باز بر سر شهر قنوج بود. این شهر طی حملات محمود غزنوی غارت شد، اما پس از آن بار دیگر مورد طمع دولت‌های محلی قرار گرفت. قدرت‌هایی چون چالوکیاها و بعد گاهاداول‌ها که خود را از تبار راجپوت‌ها می‌دانستند، از جمله این نزاع‌کنندگان بودند (همان، ص ۳۱۵).

۲- غوریان

سلسله غوریان که از نواحی کوهستانی افغانستان به سرزمین هند حمله کردند، بیشتر از غزنویان در گسترش اسلام در هند نقش داشتند. در سال ۵۷۲ هجری قمری غوریان شهر

مولتان را به تصرف خود درآوردند و آخرین سلطان غزنوی پنجاب را برکنار کردند. وی سپس در سال ۵۸۸ هجری قمری منطقه راجپوت، که آخرین مناطق تحت حکومت غزنویان بود را نیز اشغال کرد و به حکومت آنان در هند برای همیشه پایان داد. پس از او نیز جانشینانش کار او را دنبال کرده و با فتح شهر مقدس بنارس و ایالت بنگال، دامنه حکومت مسلمانان را تا سواحل شرقی هند توسعه دادند (مورگان، ۱۳۴۲، ص ۳۶۱).

چند دلیل عمده باعث توجه غوریان به هندوستان شد؛ تعقیب و براندازی بازماندگان غزنوی که در لاهور اقامت داشتند، و کسب مقام غازی همچون محمود غزنوی و به نام توسعه اسلام و در اصل برای بهره‌مندی از ثروت افسانه‌ای هند، و از همه مهم‌تر برخلاف محمود که حملات گذرایی داشت، قصد محمدشاه غوری، ماندن در هندوستان و پایه‌گذاری حکومتی مسلمان‌نشین در این دیار بود (تاپار، ۱۳۸۷، ص ۳۱۷).

زمانی که دولت غزنویان در حال انحطاط بود، خاندان غور در نزدیکی قندهار به قدرت رسیدند. در سال ۱۱۴۹ علاءالدین پادشاه غور برای مطالبه خون برادرش از غزنویان، غزنه را به آتش و خاک و خون کشید (دولافوز، ۱۳۱۶، ص ۹۱). پادشاه غزنه با پسرش خسرو به طرف هندوستان فرار کرد، اما در بین راه مرد و پسرش جانشین وی به عنوان فرمانروای غزنویان در هند شد. علاءالدین نیز در این میان فوت کرد و یکی از برادرزادگانش به نام شهاب‌الدین، معروف به محمد غوری، سلطان غور و حاکم غزنه گردید. شهاب‌الدین محمد غوری به جای عبور از تنگه خیبر برای حمله به هند از گردنه گومال هجوم آورد. فرمانروایان سند باجگذار او شدند. وی قصد داشت حکومت خود را در ناحیه ثروتمند پنجاب بنا کند (لین پل، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۳۱۷). در ابتدا بعد از چند بار کوشش لاهور را تصرف کرد و آخرین پادشاه غزنوی تحت‌الحفظ به غور فرستاده شد و بعد پنجاب را نیز تصرف کردند (دولافوز، ۱۳۱۶، ص ۹۲).

راجپوت‌ها با مشاهده حمله محمد غوری به هندوستان، دست از کشمکش برداشته و با یکدیگر متحد شدند. آنها در این نبرد بر غوریان پیروز شدند. و در نبرد دوم در سال ۱۱۹۲

میلادی در همین مکان از غوریان شکست خورده و شهاب‌الدین «پرتیوی راج» سلطان دهلی را شکست داد. دهلی تسلیم شد و محمد غوری بر تخت سلطنت دهلی نشست. فتح دهلی در این دوران به معنی استقرار حکومت و نظام جدید به شمار می‌رفت (نهر، کشف هند، ج ۱، ص ۳۹۳).

فتح دهلی از سوی محمد غوری به معنی تسلیم سراسر هند نبود، بلکه تنها قسمت شمالی هند به اطاعت آنها درآمده بود و هنوز سلسله چولا در جنوب هند قدرت داشت و حکومت‌های مستقل دیگر نیز بر نواحی مختلف مسلط بودند. اما حدود یک و نیم قرن بعد حکومت افغان‌ها بر قسمت‌های عمده‌ای از نواحی جنوبی نیز تسلط یافتند و بدین ترتیب، برای نخستین بار تمام مناطق هند به درجات متفاوت، تحت حاکمیت مسلمانان قرار گرفت (لین پل، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۰۲).

بعد از مرگ محمد غوری، مملکتش تجزیه شد. قطب‌الدین حاکم دهلی علم استقلال برافراشت و در سال ۱۲۰۶ خود را پادشاه مستقل هندوستان اعلام نمود. او موسسه یک رشته سلاطینی است که به نام خاندان مملوک معروف می‌باشند. زیرا چندین نفر از جانشینان او مثل خودش غلام بوده‌اند.

۳- دوران سلطنت ممالیک در هند

پس از فتح دهلی، سلطان غور نواحی متصرفی را به غلام خویش قطب‌الدین ایبک سپرد و به غزنه بازگشت. اما پس از مرگ محمد غوری، غلامان ترک که فرمانده سپاه بودند، اعلام استقلال کردند؛ از جمله ناصرالدین قباچه که حاکمیت سند را متصرف شد، بیلدیز حکومت غزنه را به دست گرفت و قطب‌الدین ایبک که اولین غلامی بود که به سال ۱۲۰۶ میلادی در دهلی به سلطنت رسید و اولین دولت مستقل اسلامی مستقر در هند را بنیاد نهاد. این دولت که

به ممالیک معروف شد یکی از دولت‌های پنج‌گانه‌ای است که قبل از فتوحات مغول در هند تشکیل شدند. این حکومت‌ها از این جهت که در دهلی حاکم بودند، به سلاطین دهلی مشهور شدند (همان، ص ۵۰۲).

۴- دوران قطب شاهیان

طول مدت سلطنت قطب‌الدین در هند بیست سال بود. نام او در عمارت قطب منار هند مشهود است. در ایام سلطنت او که خیلی کوتاه بود، حکام مسلمان سند و بنگال بیرق استقلال برافراشتند. یک سال از سلطنتش نگذشته بود که التمش، غلام پدرش او را از سلطنت خلع و عزل کرد (خداوند شاه (میرخواند)، ۱۳۳۹، ص ۶۴۶).

طبقات ناصری درباره وضعیت هند پس از مرگ قطب‌الدین می‌نویسد:

«... ممالک هندوستان چهار قسم شد: مملکت سند(ناصرالدین) قباچه در تصرف آورد و مملکت دهلی به سلطان سعید شمس‌الدین مضاف شد و ممالک لکهنوتی ملوک و سلاطین خلع در ضبط آوردند و مملکت لوهور گاهی ملک تاج‌الدین و گاهی ملک ناصرالدین قباچه و گاهی سلطان شمس‌الدین به تفاوت دوران ضبط می‌کردند» (جوزجانی، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۱۸).

۵- دوران سلطنت شمس‌الدین ایلتمش

در زمان ایلتمش بود که اولین بار مغول‌ها به هندوستان هجوم آوردند. سلاطین و فرمانروایان اسلامی را مطیع خود کرد و تمام اراضی را ویران نمود. او در تعقیب یکی از شاهزادگان افغان که به هندوستان فرار کرده بود، به کنار رود سند رسید. در نواحی مولتان و لاهور و پیشاور تاخت و همه را غارت کرد (دولافوز، ۱۳۱۶، ص ۹۷).

در دوران سلطنت شمس‌الدین، مغول‌ها از سند عبور کرده و اوچه را محاصره کردند. با وجود اینکه مغول‌ها مدت طولانی در سند باقی نماندند، اما بر اثر حملات آنها، آشفتگی‌های زیادی در مدت چند سال بر هند سایه افکند. اما ایلتمش همچنان با قدرت به حکومت خود ادامه می‌داد. خلیفه بغداد نیز طی نامه‌ای حکومت وی را به رسمیت شناخت. پس از وی دخترش رضیه به عنوان اولین فرمانروای زن در دهلی بر تخت نشست (لین‌پل، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۰۵).

بعد از ایلتمش، پسرش بر تخت نشست. وی به علت ناتوانی در انجام امور و نیز ارتکاب مناهی، پس از شش ماه از سلطنت خلع شده و به قتل رسید. اما خواهرش که در جدیت و لیاقت و استعداد نادره زمان خود بود، بر تخت نشست. او به نام سلطان رضیه معروف می‌باشد. او اول زنی بود که بر تخت سلطنت دهلی جلوس کرد. و با بهترین شیوه، زمام سلطنت را به دست گرفته و به اداره امور مملکت پرداخت. اما بر اثر حسد برخی امرا و سردارانش علیه او قیام کردند تا آنکه وی را از تاج و تخت انداخته و بعد از سه سال سلطنت، به قتل رساندند (دولافوز، ۱۳۱۶، ص ۹۸).

۶- سلسله تغلق‌شاهیان

غیاث‌الدین که در آغاز غلام ترکی بیش نبود، موسس و بانی خاندان تغلق‌شاهیان شد. زمانی که وی بر روی کار آمد، اوضاع دهلی بسیار آشفتنه و پرآشوب بود. شهر دهلی در آن وقت مرکز حکومت افغان‌های سرکش و خودسر، و همچنین عناصر یاغی آسیای مرکزی بود. و به همین دلیل به مرکز فتنه و آشوب تبدیل شده بود.

دامنه سلطنت تغلق‌شاهیان از آسام در مشرق تا مهاراشترا طرف مغرب وسعت داشته است لیکن یکی به دلیل طبع متمرّد و سرکش حکام مسلمان و دیگر بر اثر روح غیرقابل تسلیم و

رام نشدنی راجپوت‌ها این مملکت وسیع به سادگی قابل اداره نبوده است. از این رو تعلق پایتخت را به چهارمیلی دهلی در شهری به نام تعلق آباد بنا کرد. اما پس از چهارسال بر اثر حادثه‌ای کشته شد (همان، ص ۱۰۵).

جانشین وی، پسرش محمد دوم بود. وی با وجود کارهای عجیب، از هوش سرشار برخوردار بود. وی از قدرتمندترین فرمانروایان دولت تعلق بود. پایتخت خود را از دهلی به شهر دیوکیو (دولت‌آباد) تغییر داد. زیرا معتقد بود نمی‌تواند از دهلی بر همه مناطق تحت قلمرو خود کنترل داشته باشد. از این رو همه ساکنین دهلی را به اجبار به شهر جدید کوچاند (لین پل، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۰۶).

اوضاع هند پیش از حمله تیمور بدین گونه بود که در شمال هند سلاطین دهلی و در سراسر هند عده زیادی دولت‌های مستقل وسیع وجود داشتند که بیشترشان مسلمان بودند. در این زمان، که تقریباً قرون وسطای هند محسوب می‌شود، اسلام در سرزمین هند از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده بود. نه به عنوان یک دین خارجی و بیگانه، بلکه کاملاً مستقر شده و مورد احترام بود. پادشاهان غلام شیوه خشونت و قساوت گذشته خود را تعدیل و تغییر داده و با مدارا و تسامح با مردم رفتار می‌کردند. زیرا خود پادشاهان مسلمان هم به اندازه هندوها هندی شده بودند. گاهی میان دولت‌های هندو و مسلمان جنگ‌هایی نیز رخ می‌داد، اما این جنگ‌ها بیشتر جنبه سیاسی داشت. گاه دولت‌های مسلمان وزیر و ماموران عالی‌رتبه و نیز سربازان هندو را به خدمت خود می‌گرفتند و از آن طرف یک دولت هندو در سپاه خود از سربازان مسلمان استفاده می‌کرد (نهر، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۴۹۴).

در این زمان، دو فرهنگ به گونه‌ای باهم تلفیق شده بودند که دیگر احساس غالب و مغلوب یا فرمانده و فرمان‌بردار وجود نداشت. علاوه بر سلاطین مسلمان که هندی شده بودند، بعضی حکمرانان در قلمرو مسلمانان نیز از هندیانی بودند که دین اسلام را قبول کرده بودند.

نهر، دلایل اسلام آوردن هندی‌ها را این‌گونه بیان می‌کند:

«در طی این دوران اهالی هند که پیرو آیین هندو بودند کم کم به دین اسلام گرویدند و آن را قبول کردند. البته این کار خیلی سریع انجام نگرفت... بسیاری از ایشان به آن امید که مقامات عالی درباری یا امتیازات و منافع اقتصادی به دست آورند، مسلمان شده بودند و با وجود آن که مذهب خود را تغییر دادند اغلب آداب و رسوم خود را حفظ کردند. بعضی از حکمرانان مسلمان اجبار و فشار را برای معتقد ساختن دیگران به اسلام به کار می‌بردند. اما این کار هم بیشتر با منظورهای سیاسی همراه بود. زیرا تصور می‌شد کسانی که اسلام را بپذیرند اتباع بهتری خواهند بود. ولی زور و فشار در مورد اعتقادات تأثیری ندارد، بلکه بهتر و موثرتر از آن روش‌های اقتصادی است... بعضی‌ها، از آن جهت، اسلام را قبول می‌کردند که از این دین جدید خوششان می‌آمد، بعضی‌ها برای آن که می‌ترسیدند و بعضی‌ها هم همانطور که طبیعی است برای آن که جانب طرف فاتح را بگیرند مسلمان می‌شدند. در هر حال دلیل اصلی این تغییر مذهبی علل اقتصادی بود. کسانی که مسلمان نمی‌شدند باید مالیات مخصوصی به نام جزیه می‌پرداختند و این مالیات برای مردم فقیر باری سنگین بود. بسیاری از مردم بدان جهت مسلمان می‌شدند که از زیر بار پرداخت این مالیات بگریزند اما طبقات بالا و ثروتمند از آن جهت مسلمان می‌شدند که می‌خواستند توجه قدرت دربار و سلطان را به خود جلب کنند. در واقع میل به کسب قدرت و داشتن موقعیت و مقام آنها را به تغییر مذهب وادار می‌ساخت. سردار بزرگ علاءالدین که فاتح جنوب بود و مالک کافور نام داشت از کسانی بود که هندو بود و بعد مسلمان شد.» (همان، ص ۴۲۶، ۴۹۴، ۴۹۵).

در اواخر قرن چهاردهم تیمورخان مغول، به هند حمله‌ور شد و بساط سلطنت دهلی را درهم کوبید. تیمور فقط چند ماه در هند ماند و تنها تا دهلی آمد و بازگشت. اما طی این مدت همه جا را ویران کرد و افراد بسیاری را کشت. خود دهلی نیز به شهر مردگان تبدیل شد (نهر، کشف هند، ج ۱، ص ۳۹۸).

پس از هجوم و کشتار تیمور، شمال هند ضعیف و ناتوان شد و به حکومت‌های متعدد تقسیم گشت. اما در جنوب هند دو دولت بزرگ ظهور کردند؛ حکومت گلبرگا به نام سلطنت بهمنی و دیگری حکومت هندوی ویجایانگر که به عنوان بزرگترین و مقتدرترین حکومت جنوب مشهور بود، نیز این دولت، پناهگاه بسیاری از فراریان و پناهندگان هندو شمالی نیز محسوب می‌شد. (پیشین) این دو سلطنت تقریباً همیشه با یکدیگر در جنگ و جدال بودند. به طوری که بخش زیادی از تاریخ آنها به خصومت و منازعات خونین گذشته است.

سلطنت بهمنی در ابتدا از اتحاد عده‌ای از اشراف مسلمان دکن برای برانداختن محمد تغلق به وجود آمد. رهبر آنها به نام حسن از خاندانی با اصل و نسب بود. بعد از وفات محمد تغلق، جانشین او به قدری ضعیف بود که نتوانست انقلاب و آشوب دکن را که منتهی به تجزیه و استقلال آنجا گردید؛ خاموش کند و از این رو حسن موفق شد سلطنت مستقله اسلامی در آنجا تاسیس کند و در سال ۱۳۴۲ میلادی به نام سلطان علاءالدین حسن کنگو بهمنی بر تخت نشست. پایتخت او در محل کلبرگه در سمت غربی گلکنده بوده است. قلمرو وی از برار واقع در شمال تا رودخانه کریشنا طرف جنوب وسعت داشته است (همان، ص ۱۰۹).

بعد از فیروزشاه بار دیگر مملکت دچار انقلاب و هرج و مرج گردید. به واسطه ضعف و ظلم و ستم جانشینان او امپراطوری که محمد آن را تاسیس نموده بود رو به ویرانی نهاد. در ظرف مدت شش سال از این امپراطوری وسیع غیر از پایتخت و نقاط اطراف آن، دیگر چیزی برای امپراطوری دهلی باقی نماند. با انقراض این سلطنت، مناطق بنگال، جانیپور، سند، گجرات، دکن مستقل و رعایای هندوی آنها نیز مطیع اوامر و قوانین حکومت‌های مسلمان شدند. فقط راجپوتانه و نیز منطقه جنوب، آخرین مرکز و مذهب هندو به شمار می‌رفته است (همان، ص ۱۱۱).

۷- خاندان لودی

بهلول ملقب به سلطان بانی و موسس خاندان لودی می‌باشد. او ۲۶ سال سلطنت نموده و در تمام این مدت مشغول نزاع و جنگ با سلطنت همسایه خود جانپور بوده تا آنکه این منطقه جزو قلمرو وی گردید. بعد از وی، پسرش، سپهدار بر تخت نشست. قلمرو این حکومت در این زمان تا پنجاب و تمام ایالات متحده می‌رسیده است. در دوره او پایتخت به آگره انتقال یافت. لیکن ابراهیم لودی جانشین او به واسطه جور و ستم و استبداد و نیز تعصب و عناد مذهبی رعایای هندو و مسلمان هر دو را از خود دور و دشمن نمود و از هر طرف علم شورش و طغیان علیه او برافراشته شد. تا این که در بحبویه همین انقلاب و آشوب عمومی بابر پادشاه کابل با سپاه مغول به هندوستان لشکر کشید (دولافوز، ۱۳۱۶، ص ۱۱۴).

در این زمان بار دیگر سلطنت دهلی با دشمن تازه‌ای روبرو گردید که از کوه‌های شمالی به سوی هند سرازیر شد. این فاتح تازه، بابر یکی از نوادگان تیمور و از نژاد ترک و مغول در آسیای مرکزی بود. وی در جنگ معروف پانیپت در نزدیکی دهلی به سال ۱۵۲۶ سلطنت دهلی را به دست گرفت و امپراطوری مغول‌ها (گورکانیان هند) را در این سرزمین بنیان نهاد (نپرو، کشف هند، ج ۱، ص ۳۹۸).

۸- افغان‌ها

افغان‌هایی که در اواخر قرن دوازدهم به هند آمدند، وضع دیگری پیدا کردند. آنها با نژاد هندو آریایی با مردم هند پیوند نزدیکی داشتند. افغانستان در دورانی متوالی قسمتی از هند به شمار می‌رفت. به طوری که زبان پشتو، اصولاً از زبان سنسکریت مشتق می‌شود. و آثار و بقایای فرهنگی هند بخصوص در دوران بودایی در افغانستان بسیار به چشم می‌خورد (همان، ص ۳۹۵).

وقتی افغان‌ها به هند هجوم آوردند، ابتدا به صورت فاتحانی نیرومند با مردم هند که نسبت به آنها سرکشی نشان می‌دادند با کمال خشونت و بی‌رحمی رفتار می‌کردند. اما به زودی برخلاف دوران محمود، هند را سرزمین خود شمردند و حتی به جای غزنین در افغانستان، دهلی را پایتخت خود می‌دانستند. برای آنها افغانستان که خودشان از آنجا آمده بودند فقط یک ایالت مرزی کشورشان به حساب می‌آمد (همان، ص ۳۹۶).

پس از این که افغان‌ها در هند مستقر شدند، حکمرانان آن‌ها برای جلب نظر مردم هند و خاموش کردن آتش دشمنی آنها، با یک سیاست حساب شده، روش‌های خشونت آمیز گذشته را کنار گذاشته و به ملایمت با مردم رفتار کردند. نسبت به آداب و رسوم محلی، مدارا و مسامحه از خود نشان دادند و مردم را به همکاری دعوت کردند و کوشیدند که همچون هندیان با خود آنها رفتار کنند. روشی که در ابتدا به عنوان سیاست در پیش گرفته شد، تدریجاً صورت تمایل واقعی را پیدا کرد. زیرا محیط هند در این مردمی که از ناحیه شمال غربی آمده بودند، اثر می‌گذاشت و آنها را در خود تحلیل می‌برد و جذب می‌کرد (همان، ص ۴۲۶).

از طرفی افغان‌های ساکن در مناطق مرزنشین هند برای مردمان هند بیگانه و خارجی نبودند. حکمرانان افغان پس از هجوم به هندوستان بنا به اقتضای محیط و شرایط با هندی‌ها در هم آمیختند. سلسله‌های آنها کاملاً هندی شده و در هند ریشه گرفتند. مردم هند نیز با وجود اختلافات و تصادمات سیاسی، به طور کلی به آنها همین گونه می‌نگریستند.

حتی گروهی از امرای راجپوت هم آنها را سلاطین حامی خود می‌شمردند. فیروزشاه یکی از سلطان‌های معروف دهلی از یک مادر هندو بود و همچنین غیاث‌الدین تغلق مادر هندو داشت. چنین ازدواج‌هایی میان افغان‌ها و ترک‌ها با نجبای هندو خیلی زیاد نبود، اما اتفاق می‌افتاد. در جنوب هند یکی از حکمرانان مسلمان حکومت گلبرگا با شاهزاده خانمی هندو از دولت ویجایانگر ازدواج کرد و این ازدواج با تشریفات و شکوه و جلال بسیار انجام گرفت (همان، ص ۴۰۱). این پیوندها جریان هندی شدن افغان‌ها را تسریع و در این امر بسیار

تاثیرگذار بود. یکی از معروف‌ترین امرای آنها به نام علاءالدین خیلجی با یک بانوی هندو ازدواج کرد و پسرش نیز چنین کرد (همان، ص ۳۹۶).

افغان‌ها همچنین در زمینه امور اداری و بخصوص راه‌ها و ارتباطات به خاطر مسائل نظامی پیشرفت زیادی کردند. در این دوران قدرت حکومت متمرکزتر می‌شود. با این وجود، شیوه حکومت‌داری افغان‌ها به گونه‌ای بود که برای حفظ قدرت و ثبات خویش در منطقه، مردم عادی را به حال خود گذاشته و به ویژه در آداب و رسوم محلی دخالتی نمی‌کردند (همان، ص ۴۰۲) از این رو، در دوران آنها شهر دهلی به عنوان پایتخت امپراطوری از رونق و شکوه فراوانی برخوردار شد.

ابن بطوطه سیاح مراکشی، دهلی را در قرن چهاردهم این‌گونه توصیف می‌کند:

«شهری است بزرگ و مهم که جامع مراتب زیبایی و استحکام می‌باشد و بارویی دارد که در همه دنیا نظیرش نیست. این شهر بزرگ‌ترین شهرهای هندوستان بلکه بزرگ‌ترین شهرهای اسلامی در خاور زمین است.» (ابن بطوطه، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۷۶)

همچنین وی در توصیف فرمانروایان مسلمان ترک و افغان از جمله شمس‌الدین ایلتمش او را مردی عادل و صالح و کریم دانسته که بسیار عادلانه رفتار می‌کرده است و نیز درباره سلطان غیاث‌الدین بلبن که بیست سال حکومت کرد، او را از بهترین پادشاهان فاضل و عدل‌پرور می‌داند. وی با ساختن خانه دارالامن به کار مردم رسیدگی می‌کرده و نیز درباره شیوه رفتاری قطب‌الدین مبارکشاه پسر علاءالدین از سلسله ترکی خلجی خبر می‌دهد که بسیار با هندوها به مدارا رفتار می‌کرده و اینکه برخی از امرای وی از نژاد هندو بوده‌اند. حتی به گونه‌ای پیش می‌رود که در ممنوعیت کشتن گاو از روش هندوها پیروی می‌کند (همان، ص ۴۹۱) در نتیجه به طور کلی، دوران تسلط سیاسی افغان‌ها را به قول نهر و باید دوران هندو افغان نامید (نهر و، کشف هند، ج ۱، ص ۴۰۱).

شیرشاه که در اوایل دوران مغول‌ها به سلطنت رسید (از حکمرانان افغان که پس از مرگ بابر بنیانگذار حکومت مغول‌ها، بر همایون پسر او شورید و همایون به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده شد) از لایق‌ترین حکمرانان افغان بود. او یک سیستم مالیاتی را بنیان گذاشت که بعداً به وسیله اکبر تکامل و توسعه یافت (همان، ص ۴۰۲).

تأثیر فتوحات افغان‌ها در هند در آیین هندو از دو جهت متضاد بوده است؛ نخست اینکه تعداد زیادی از هندوها به جنوب هند مهاجرت کردند تا از منطقه حکومت و تسلط افغان‌ها دور بمانند. آن دسته از هندوهایی که باقی ماندند نیز در زندگی و معتقدات خود جامدتر و خشک‌تر شدند و کوشیدند از راه تعصب بیشتر به رسوم خود و سخت‌تر کردن نظام طبقاتی، خود را از نفوذ آداب و رسوم خارجی محفوظ نگه‌دارند.

از سوی دیگر به تدریج نوعی ترکیب و نفوذ متقابل میان افغان‌ها و هندو به وقوع پیوست، طوری که در آداب و رسوم، نوع غذا و لباس، موسیقی و زبان مشهود بود. زبان فارسی، زبان رسمی درباری شد، و بسیاری از لغات فارسی در زبان‌های عامیانه هند به کار گرفته شدند. سرانجام این که، زندگی هندی‌ها از جهات گوناگون تحت تأثیر فرهنگ مسلمانان دگرگون گردید (همان، ص ۴۰۲).

علاوه بر این دولت‌هایی که حامی این جریان بودند نیز در نقاط مختلف هند شکل گرفتند. از جمله پس از حمله تیمور، دولت مسلمان کوچکی در جونپور به وجود آمد که در طول قرن پانزدهم، به عنوان مرکزی برای رشد فرهنگ تلفیقی شناخته می‌شد. در این دوران زبان عامیانه هندی که در حال رشد بود، مورد تشویق قرار گرفت و میان اعتقادات مذهبی هندوها و مسلمانان نیز ترکیبی صورت گرفت و نیز در حدود همین زمان در مناطق دوردست کشمیر پادشاه مسلمانی به نام زین‌العابدین به شیوه مدارای مذهبی حکومت می‌کرد و از زبان و علوم سانسکریت و فرهنگ قدیمی هند بسیار حمایت می‌نمود (همان، ص ۴۰۵).

این مایه تحول تازه در سراسر هند نفوذ یافته بود و افکار و اندیشه‌های تازه در ذهن مردم راه می‌یافت. در این زمان هم مانند روزگاران قدیم هند بدون آنکه خود توجه داشته باشد نسبت به اوضاع تازه عکس العمل نشان می‌داد و می‌کوشید عناصر خارجی را در خود تحلیل ببرد و خود نیز به صورتی همراه جریان‌های تازه تغییر پذیرد و با آن منطبق گردد. مهم‌ترین پیامد این تغییر و تحول، ظهور مصلحان دینی بود. آنها بیشتر براساس تعلیمات مذهبی خویش ترکیبی تازه را تبلیغ می‌کردند. مبنای تفکرات آنها محکوم کردن سیستم طبقاتی کاست بود (پیشین).

نتیجه‌گیری

با توجه به سیر تحولات خاندان‌های حاکم مسلمان در هند، به این نتیجه می‌رسیم که هرگاه این سلسله‌ها به خشونت و سخت‌گیری به اقوام و پیروان ادیان مختلف هند پرداخته‌اند، نه تنها موفق نشدند آنها را به پذیرش اسلام دعوت کنند، بلکه باعث دور شدن آنها از دین مبین اسلام گشتند. نمونه بارز این خاندان‌ها، غزنویان به سرکردگی سلطان محمود بود، که به نام جهاد و گسترش اسلام هند را مورد تاخت و تاز قرار داد، ولی کمترین تأثیر را در گراییدن هندوها به اسلام نداشت. در عوض، هنگامی که این خاندان‌ها به ترویج مدارا می‌پرداختند بیشتر در دعوت اقوام مختلف شبه قاره به اسلام موفق بودند. مثلاً در دوران سلسله تغلق‌شاهیان، به خاطر مدارا با پیروان دیگر ادیان هند، به‌ویژه هندوها و پذیرفتن برخی عناصر فرهنگی، هندوها حاکمان مسلمان خود را خارجیانی اشغال‌گر نمی‌دیدند، لذا با نزدیک شدن به حکومت به تدریج آغوششان را به معارف اسلامی می‌گشودند. البته از نقش سلسله‌های صوفیه، مانند چشتیه در گسترش اسلام در هند نمی‌توان غافل بود.

فهرست منابع

۱. ابن بطوطه (۱۳۶۱)، سفرنامه ابن بطوطه، محمد علی موحد، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. بکری، محمد معصوم (۱۳۸۲)، تاریخ سند (تاریخ معصومی)، تهران: اساطیر.
۳. تاپار، رومیلا (۱۳۸۷)، تاریخ هند، همایون صنعتی‌زاده، قم: نشر ادیان.
۴. تارا چند (۱۳۷۴)، تأثیر اسلام در فرهنگ هند، علی اصغر پیرنیا، عزالدین عثمانی، تهران: پازنگ.
۵. جوزجانی (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی قندهاری، کابل: پوهنی مطبعه.
۶. جیلانی جلالی، غلام (۱۳۸۸)، غزنه و غزنویان، کابل: امیری.
۷. خداوند شاه (میرخواند)، میرمحمد (۱۳۳۹)، تاریخ روضه الصفا، تهران: خیام.
۸. دهمرده، برات (۱۳۸۸)، تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان دیلمیان و غزنویان، ناشر: تهران: پیام نور.
۹. دولافوز، ث. ف (۱۳۱۶)، تاریخ هند، محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: کمیسیون معارف.
۱۰. رضوی، سید اطهر عباس (۱۳۸۰)، تاریخ تصوف در هند، منصور معتمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر.
۱۲. شاتوک، سبیل (۱۳۸۰)، آیین هندو، محمد رضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.
۱۳. فرای، ر. ن (۱۳۶۴)، تاریخ ایران، حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۱۴. فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۷)، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، تهران: سمت.
۱۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، زین الاخبار، تهران: دنیای کتاب.
۱۶. لین پل، استنلی و ... (۱۳۷۰)، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، صادق سجادی، تهران: تاریخ ایران.
۱۷. مورگان، کنت (۱۳۴۲)، اسلام صراط مستقیم، امین بحرالعلومی، رضایی مجتهدی نوری، تبریز: کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی حقیقت.
۱۸. نهری، جواهر لعل (۱۳۵۳)، نگاهی به تاریخ جهان، تهران: امیرکبیر.
۱۹. نهری، جواهر لعل (۱۳۶۱)، کشف هند، محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر.